

انوری ابیوردی



اوحدالدین محمد یا علی فرزند اسحاق انوری ابیوردی تاجیک تبار ، قصیده سرای بزرگ نیمه دوم قرن ششم، در قریه بدنیه از ولایات ابیورد خراسان در سال 520 هجری قمری متولد شد و در سال 583 هجری قمری (1188 میلادی) (1) در بلخ در گذشت و در مقبره سلطان احمد خسرویه دفن گردید. چون ابیورد در جنب دشت خاوران بود، در آغاز « خاوری » تخلص می کرد.

دوران جوانی انوری، در توس به تحصیل علوم رایج روزگار از جمله ریاضی ، نجوم ، ادبیات ، فلسفه ، ادبیات عرب ، علوم عقلی و نقلی و موسیقی گذشت. در جوانی به دربار سلطان سنجر راه یافت و بخش اعظم زندگیش در دربار او سپری شد.

ویژگی شعر انوری - دارای طبع مقتدر و فکری نیرومند و مدام در پی معانی دیرفهم بود. با همه اقتدار طبع با نظر دقیق و غور کامل شعر می گفته است و به گفته خود تا از عهده يك سخن برون آید، صد بار به عقده در می شد. در نتیجه این دقت، توانسته سبکی مخصوص اختراع کند. بزرگترین وجه اهمیت او در استفاده از زبان محاوره در شعر است و بدینوسیله توانست تمام رسوم پیشینیان را در شعر بنویسد .

او در قصیده و غزل و قطعه سرآمد شاعران خراسان و از ارکان استوار شعر و ادب فارسی شد و با شناخت عینی از عظمت فرهنگی و ادبی او ، وی را یکی از سه پیامبر شعر فارسی سرزمین آریان دانسته اند و گفته اند :

در شعر سه تن پیامبرانند

قولی است که جملگی برآنند

فردوسی و انوری و سعدی

هرچند که لانی بعدی

انوری خود از اهمیت و مقام شایسته ادبی و فرهنگی خود واقف بود و آنرا چنین توصیف می کند :

خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب

فکرت تیزو ذکاء نیک و شعر بی خلل

ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح

ای دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل

ازوی دیوان شعری به جای مانده است که شامل قصاید، غزلیات و قطعات اوست. انوری در بیشتر آثار خود به مدح شاهان عصر خود پرداخته است.

انوری ابیوردی که خود مداح ستاینده سنجر سلجوقی بود نیز در قصیده ای که امروزه در میان تاریخ پژوهان و ادیبان به «اشکهای خراسان» اشتها دارد از هجوم ترکان غزنوی و ویرانگریهای بسیار آنان سخن به میان آورده و بر نابودی خراسان دردمندانه نالیده است. بخشی از این قصیده هفتاد و سه بیتی چنین است:

شاد الا به در مرگ نبینی مردم

بگر جز در شکم مام نیابی دختر

مسجد جامع هر شهر ستورانشان را

پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در

نکنند خطبه به هر خطه غزان، از پی آنک

در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر(2)

انوری ابیوردی را بیشتر به قصاید و قطعاتش در ادبیات فارسی می شناسند و در این نوع شعر اقسام مفاهیم و معانی بکر را در بیان اندیشه خود به بهترین وجه بکار برده است و بعد از او کمتر کسی توانست در این نوع از کلام همطراز او گردد.

از اشعار اوست:

آن شنیدستی که روزی ابلهی با زیرکی

گفت کاین والی شهر ما گدایی بی حیاست

گفت چون باشد گدا آن کز کلاش تکمه پی

صد چو ما را روزها بل سالها برگ و نواست

گفتش ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده ای

آنهمه برگ و نوادانی که آنجا از کجاست

درو مروارید طوقش اشک طفلان منست

لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماست

او که تا آب سبو پیوسته از ما خواستست

گر بجویی تا بمغز استخوانش از نان ماست

خواستن کدیه (*) است خواهی عشرخوان خواهی خراج

زانکه گرده نام باشد یک حقیقت را رواست

چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهندگی

هرکه خواهد گر سلیمانست و گرقارون گداست

سفر مربی مردست و آستانه جاه

سفر خزانه مالست و اوستاد هنر

در آن دیار که در چشم خلق خوارشوی

سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر

بشهر خویش درون بی خطر بود مردم

بکان خویش درون بی بها بود گوهر

درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای

نه جوراره کشیدی و نه جفای تیر

بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد
که این کجاست ز آرام و آن کجاست ز سفر

آلوده منت کسان کم شو
تا یکشبه در وثاق تو نمانست
ای نفس برسته قناعت شو
کآنجا همه چیز نیک و ارزانست

تا بتوانی حذر کن از منت
کاین منت خلق کاهش جانست
در عالم تن چه میکنی هستی
چون مرجع تو بعالم جانست
شک نیست که هر که چیزکی دارد
و آنرا بدهد طریق احسانست
لیکن چو کسی بود که نستاند
احسان آنست و بس نه آسانست
چندان که مروتست در دادن
در ناستدن هزار چندانست

باغبانی بنفشه می بویید
گفت ای گوز پیشت جامه کیو
این چه حالست از زمانه ترا
پیر ناگشته در شکستی زود
گفت پیران شکسته دهر اند
در جوانی شکسته باید بود

یک شب مه گردون برخت می نگرید
وز رشک ز دیده خون دل می بارید
یک قطره از آن بر رخ زیبات چکید
و آن خال بدان خوشی از آن گشت پدید

با روی تو از عافیت افسانه بماند
وز چشم تو عقل شوخ دیوانه بماند
ایام ز فتنه تو در گوشه نشست
خورشید ز سایه تو در خانه بماند

بیا ای جان بیا ای جان بیا فریاد رس مارا (3)
چومار ایک نفس باشد نباشی یک نفس مارا
ز عشقت گرچه با دردم و در هجرانت اندر غم
وز عشق تونه بس باشد ز هجران توبس مارا
کم از یک دم زدن مارا اگر در دیده خواب آید
غم عشقت بجنباند بگوش اندر جرس مارا
لبت چون شمه نوش است و ماه اندر هوس مانده
که بروصل لبت یک روز باشد دسترس مارا

به آب چشمه حیوان حیاتی انوری را ده
که اندر آتشی عشقت بگشتی زین هوس مارا

گر باز دگر باره ببینم مگر اورا
دارم ز سر شادی برفرق سر اورا
با من چه سخن گوید جز تلخ نگوید
تلخ از چه سبب گوید چندین شکر اورا
سوگند خرم من به خدا و به سر او
کاندر دو جهان دوست ندارم مگر اورا

چندان که رسانید بلاها به سر من
یارب مرسان هیچ بلایی به سر او
هرشب زیر شام همی تا به سحر گه
رخساره کنم سرخ زخون جگر او

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع او درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقمش آه غریبان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمهر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک
سطر عنوانش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممر صوت از او گاه سماع
خون شود مردمک دیده از او وقت نظر

منابع و مأخذ

- 1- رجوع شود به :
- لباب الالباب ، ج 2 ، ص 125 .
- کشف الظنون ، حاج خلیفه ، چاپ استانبول ، ج 1 ، ص 777 .
- تذکرة الشعرا ، عوفی ، چاپ هند ، ص 50 .
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 191 .
- 2 - تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی ، نیمه دوم) ، مؤلف : براون ،
ادوارد ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، مروارید، 1368 ، ج 2 ،
ص 82 .
(* کدیبه : گدایی ، حرفه گدایی)
- 3 - رجوع شود به :
- به ترانه های انوری ابیوردی در سایت :
www.gagesh.com/Farsi/PDF/EnweryEbiwerdi.pdf
- وبه سایت خبرگزاری مهر بخش فرهنگ و ادب ، تهران 1382/10/15 .
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ، ج 2 ، ص 669 - 680 .

